

A Judicial and Thematic Study on Shill Bidding (Najash) in Comparative Jurisprudence and Statute Law

Zahra Sadat Sarkeshikian¹, Esmat al-Sadat Tabatabaei Lotfi^{2},
Hormoz Asadi Kouhbad³*

1. Ph.D Student, Department of jurisprudence and Principles of Islamic law, Isfahan (Khorasgan) Branch, Islamic Azad University, Isfahan, Iran
2. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Principles of Islamic law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran
3. Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Principles of Islamic law, Ramhormoz Branch, Islamic Azad University, Ramhormoz, Iran
(Received: June 10, 2020; Accepted: September 7, 2020)

Abstract

Shill bidding (Najash) is one of the wrong methods of advertising goods for sale. According to the view of the majority of Islamic jurists, najash occurs when a person, without buying intention, offers a high price for the goods offered, to encourage customers to buy it at a higher price. Some jurists have introduced a second type for najash: praising a product for what it lacks, without buying intention and in order to attract customers. According to these definitions, some kind of brokerages and auctions, and media advertising, in which the goods offered are generally regarded as the best goods, can be considered as examples of najash. There are disagreement on najash considering positive law and impeditive law as well as dealing options. Analyzing the arguments of the jurists, it can be concluded that najash is forbidden, but transaction is correct. Despite the opinion of most jurists, there is no option for the customer in the first type of najash and in the second type, the customer has a fraudulent option. The issue of najash has not been stipulated in the statute law. However, by reviewing articles related to the options of deception, deficiency and dissimulation, and also based on the recommendation of the authors of this article to limit the scope of Article 238 of the Civil Code to the meaning of the option of fraud, it can be concluded that the customer has no option in the first type of najash but he/she can use dissimulation option in second type of najash.

Keywords: Najash, Islamic Jurisprudence, Dissimulation

* Corresponding Author, Email: esmat.tab@gmail.com

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۷، شماره ۴، زمستان ۱۴۰۰
صفحات ۱۳۷۵-۱۳۴۷ (مقاله پژوهشی)

بررسی حکمی و موضوعی نجش در فقه مقارن و حقوق موضوعه

زهرا سادات سرکشیکیان^۱، عصمت‌السادات طباطبایی لطفی^{۲*}، هرمز اسدی کوهباد^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد اصفهان (خوراسگان)، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، ایران

۲. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد رامهرمز، دانشگاه آزاد اسلامی، رامهرمز، ایران
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۶/۱۷)

چکیده

نجش از جمله روش‌های ناروا در تبلیغ جنس مورد معامله است. بنابر نظر مشهور فقهای مذاهب اسلامی، نجش عبارت است از اینکه فردی، بدون قصد خرید، قیمت بالایی را برای جنس عرضه شده پیشنهاد کند تا مشتری بشنود و آن را با قیمت بیشتر بخرد. برخی فقها نوع دومی را برای نجش معرفی کرده‌اند: مدح کالا به آنچه در آن نیست، بدون قصد خرید و برای جلب مشتری. با توجه به تعاریف مذکور، می‌توان برخی دلایل، مزایده‌ها و نیز تبلیغ از طریق رسانه را که معمولاً کالای عرضه شده به‌عنوان بهترین جنس تلقی می‌شود، از مصادیق نجش برشمرد. در خصوص احکام تکلیفی، وضعی و نیز خیار در معامله براساس نجش اختلاف است. با بررسی و تحلیل ادله فقها می‌توان گفت که نجش حرام، اما معامله صحیح است. برخلاف نظر بیشتر فقها، در نوع اول نجش، خیار برای مشتری نیست و در نوع دوم، مشتری خیار تدلیس دارد. در حقوق موضوعه، به مسئله نجش تصریح نشده، لیکن با بررسی مواد مربوط به خیارات عیب، تدلیس و غبن و پیشنهاد نگارندگان بر تحدید دایره ماده ۲۳۸ قانون مدنی در معنای تدلیس، می‌توان خیار مشتری در نوع اول نجش را منتفی دانست و در نوع دوم خیار تدلیس را استفاده کرد.

واژگان کلیدی

تدلیس، فقه اسلامی، نجش.

۱. مقدمه

از جمله حقوق اجتماعی که در طول تاریخ زندگی بشر جریان داشته و در اثر گذشت زمان و پیشرفت‌های صنعتی اهمیت بیشتری پیدا کرده، حقوق مصرف‌کننده است. در فقه اسلامی و حقوق موضوعه، به طرق مختلف بر حقوق مصرف‌کننده تأکید شده و حمایت‌های لازم از آن می‌تواند در رفع تنش‌ها و کاهش منازعات در بین طرفین معامله یاری‌رسان باشد. از جمله مسائل مطرح در کتاب‌های فقهی که می‌توان آن را مرتبط با حقوق مصرف‌کننده دانست، نهی از نجش است. نجش را به‌طور کلی می‌توان نوعی تبلیغ ناروا در مورد جنس در معرض فروش دانست که به فروش جنس به قیمت بیشتر از ارزش واقعی آن منجر شود. این مسئله، با وجود مشاهده آن در بسیاری از معاملات، در حقوق موضوعه مغفول مانده و در کمتر تحقیقی بدان پرداخته شده است. از آنجا که در غالب موارد امور مربوط به معاملات تعبدی نیستند و واگذار به عرف عقلا بوده و نوعاً ملاک احکام آن توسط عقلا قابل فهم است، در تحقیق حاضر به بیان و بررسی و تحلیل کامل مباحث مختلف مربوط به نجش از منظر فقهای مذاهب خمسسه و حقوق موضوعه پرداخته می‌شود تا در سایه این امر بتوان به دیدگاه صحیحی در هریک از مباحث مربوط به تعریف، حکم تکلیفی، وضعی و خیار در نجش دست یافت، با این امید که راهگشای تصمیم‌گیری‌ها و تدابیر خاص در عرصه حمایت از حقوق مصرف‌کننده واقع شود.

۲. معنای لغوی و اصطلاحی نجش

نجش (النَّجَشُ) به فتح نون و جیم (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۱۵۴؛ ابن‌نجیم الحنفی، بی‌تا، ج ۶: ۱۰۷) در لغت به معنی زیاده است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۶: ۳۵۱). در اصطلاح فقهای مذاهب اسلامی عبارت است از اینکه فردی (ناجش) بر قیمت جنسی بیفزاید، درحالی‌که قصد خرید آن را نداشته باشد، تا میزان قیمت بالا را به گوش مشتری برساند و بدین سبب مشتری به پرداخت قیمت زیاده ترغیب شود (ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۵۷؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۸؛ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ۱۵۹؛ طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۵۲۰؛

ابن مودود الموصلی الحنفی، ۱۴۲۶ق، ج ۲: ۲۷؛ ابن عبدالبرالنمری القرطبی، ۲۰۰۰م، ج ۶: ۵۲۸؛ ابن زکریا الأنصاری، بی تا، ج ۸: ۶۱؛ ابن موسی أبوالنجا الحجاوی، بی تا، ج ۲: ۹۱). برخی از فقهای امامیه قائل اند به اینکه در نجش شرط است فروشنده جنس با ناجش هماهنگی کرده باشد (نجفی، ۱۴۲۰ق: ۸۶؛ روحانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۱۷۲). اما فقهای اهل سنت و برخی فقهای امامیه قائل اند به اینکه نجش اعم است از اینکه فروشنده با ناجش هماهنگی کرده باشد یا نکرده باشد (موسوی خویی، بی تا، ج ۱: ۴۳۰؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۲۵۲؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۶۱؛ ابن رشد القرطبی، ۱۴۰۰ق، ج ۱۷: ۱۷۱؛ أبو عبدالله المواق المالکی، بی تا، ج ۶: ۲۵۰؛ ابن عبدالرحمن النفزی، ۱۹۹۹م، ج ۶: ۴۳۹).

برخی از اهل لغت (ر.ک: طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۱۵۴؛ واسطی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۹: ۲۰۳) و برخی فقهای امامیه (ر.ک: شیخ انصاری، ۱۴۱۰ق، ج ۱۲: ۱۸۴؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲: ۴۷۶؛ حلی، ۱۴۰۳ق: ۳۵۹؛ موسوی خویی، بی تا، ج ۱: ۴۳۰) و فقهای حنفیه (ر.ک: ابن نجیم الحنفی، بی تا، ج ۶: ۱۰۷؛ ابن عابدین الدمشقی الحنفی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۹: ۳۸۱) نجش را به دو وجه تفسیر کرده اند: وجه اول: فردی بدون آنکه قصد خرید داشته باشد، برای کالای عرضه شده قیمت بالایی پیشنهاد می کند تا مشتری بشنود و آن را با قیمت بیشتر بخرد. وجه دوم: فردی بدون آنکه قصد خرید داشته باشد، جنسی را که در معرض فروش قرار داده شده است، به آنچه در آن نیست مدح کند، تا مشتری در خرید آن رغبت کند و آن را بخرد.

وجه اول قول بیشتر فقهاست، اما ظاهراً در هر دو وجه، نجش محقق می شود. در هر دو وجه برخی فقهای امامیه قائل اند به اینکه شرط است فروشنده با ناجش هماهنگی کرده باشد، اما برخی قائل اند به اینکه اعم است از اینکه فروشنده با ناجش هماهنگی کرده باشد یا نکرده باشد (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲: ۴۷۶).

۲.۱. بررسی و تحلیل

در دو وجهی که برای نجش بیان شد، وجه اول مصداق بارز نجش و وجه دوم، علاوه بر نجش، یکی از مصادیق بارز غش است. بنا به تصریح فقهای مذاهب اسلامی، غش به

معنای خیانتگری و ناخالصی در معامله است. به این معنا که فردی در معامله خیانت کند و جنسی مغشوش بفروشد (محمدی خراسانی، بی تا، ج ۱: ۳۷۶؛ ر.ک: بهجت، ۱۴۲۶ق، ج ۲: ۴۷۷؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲: ۱۱۱ و ۱۱۲؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۲۷۵؛ ابن نجیم الحنفی، بی تا، ج ۶: ۲۱۸؛ ابن عمر التَّمیمی المازری المالکی، ۲۰۰۸م، ج ۲: ۷۲۴؛ ابن قدامه المقدسی، بی تا، ۱۴۲۳ق، ج ۴: ۸۳؛ ابن سلیمان التمیمی النجدی، بی تا، ج ۱: ۴۴). غَشّ مصادیق مختلفی دارد و یکی از مصادیق آن ذکر صفت مرغوب برای جنسی است که این صفت را ندارد (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۲۸۰) و در تحقق غَشّ، چنانکه بعضی تصریح کرده‌اند، فرقی نمی‌کند که اغتشاش به فعل خود بایع باشد یا به فعل غیر (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۲۷۹). بر این اساس، می‌توان وجه دوم نجش را از مصادیق غَشّ دانست، زیرا فروشنده با وانمود کردن مرغوبیت جنس به واسطه غیر، در حق مشتری خیانت می‌کند و جنس خود را به فروش می‌رساند.

برخی فقهای اهل سنت در تعریف نجش به نکته‌ای اشاره کرده‌اند که توجه به آن در تعیین حکم خیار حائز اهمیت است. طبق تعریف ارائه شده، نجش زیاد کردن در قیمت است از طرف کسی که مشتری جنس نیست، برای اینکه مشتری بشنود و گمان کند که این مقدار به قیمت زیاد نشده است (ابن قدامه المقدسی، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ۳۰۰). با در نظر داشتن این تعریف، می‌توان به این نتیجه رسید که در نجش مشتری به قیمت جنس علم دارد، اما بعد از زیاد کردن قیمت توسط ناچش گمان می‌کند که قیمت جنس بیشتر از قیمتی است که وی نسبت به آن علم داشته است. علم اولیه به قیمت جنس، چنانکه در بحث خیار خواهد آمد، می‌تواند مانع از خیار غبن شود، زیرا با حصول شک به دلیل عمل ناچش، شخص می‌تواند احتیاط کرده و در مورد قیمت جست‌وجو کند.

۳. برخی از مصادیق نجش در جامعه کنونی

با توجه به تعاریفی که از نجش ارائه شد، به‌طور کلی می‌توان نجش را نوعی از تبلیغ و جوسازی برای فروش جنس دانست تا به واسطه آن مشتری تحریک به خریدن جنس یا گران‌تر خریدن آن شود. برخی از نمونه‌ها و مثال‌های بارز و امروزی نجش رایج در جامعه

کنونی، عبارت است از بسیاری از دلالتی‌ها یا تبلیغاتی که توسط رسانه‌ها انجام می‌گیرد که به واسطه آن علاوه بر اینکه قیمت جنس رشد می‌کند، جنس مورد تبلیغ بهترین جنس معرفی می‌شود. همچنین برخی مزایده‌ها که در آن مشتری با علم به قیمت، جنس را به بیشتر از قیمت واقعی‌اش می‌خرد.

۴. حکم تکلیفی نجش

۴.۱. حکم تکلیفی وجه اول نجش

در مورد وجه اول نجش، دو قول حرمت و کراهت از هردو گروه امامیه و اهل سنت وجود دارد: مشهور فقهای امامیه (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۳۵۵؛ ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۵۷؛ موسوی خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۸؛ عاملی کرکی (محقق ثانی)، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ۳۹) و فقهای شافعی (ابن زکریا الأنصاری، بی تا، ج ۸: ۶۱؛ ابن سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۵؛ الماوردی، بی تا، ج ۵: ۶۳۶) و فقهای حنبلی (ابن موسی أبوالنجا الحجاوی، بی تا، ج ۲: ۹۱؛ ر.ک: ابن قدامه المقدسی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۱۴) قائل‌اند به اینکه نجش حرام است. فقهای مالکی نیز قائل‌اند به اینکه نجش در بیع جایز نیست (ابن عبدالبر النمری القرطبی، ۲۰۰۰م، ج ۶: ۵۲۸؛ ر.ک: أبو عبدالله المواق المالکی، بی تا، ج ۶: ۲۵۰). اما برخی فقهای امامیه (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۱۵ و ۱۴؛ صیمری، ۱۴۲۰ق ج ۲: ۳۱) و فقهای حنفی (ابن مودود الموصلی الحنفی، ۱۴۲۶ق، ج ۲: ۲۷؛ ر.ک: ابن نجیم الحنفی، بی تا، ج ۶: ۱۰۷؛ الکاسانی، ۱۹۸۲م، ج ۵: ۲۳۳) معتقدند که نجش مکروه است.

۴.۲. حکم تکلیفی وجه دوم نجش

در خصوص وجه دوم نجش، فقهای امامیه حرمت آن را خالی از قوت ندانسته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲: ۴۷۶؛ ر.ک: موسوی خویی، بی تا، ج ۱: ۴۳۰). فقهای مالکی، شافعی و حنبلی در این زمینه تصریحی نکرده‌اند. لیکن، از آنجا که (همان‌طور که اشاره شد) وجه دوم نجش از مصادیق غش است، و بیشتر فقهای اهل سنت، اعم از مالکی (ابن عمر التمیمی المازری المالکی، ۲۰۰۸م، ج ۲: ۶۱۳؛ ابن رشد القرطبی، ۱۴۰۰ق، ج ۷: ۴۳۶)، شافعی (ابن عمر البجیرمی الشافعی، ۱۴۱۷ق، ج ۲: ۵۱۲؛ ابن حجر الهیثمی، ۱۳۵۷، ج ۴: ۳۸۹) و حنبلی (ر.ک:

ابن‌قدامه المقدسی، ۱۴۰۵ق، ج ۸: ۸۰) غش را حرام اعلام کرده‌اند، می‌توان رأی آنان به حرمت وجه دوم نجش را استفاده کرد. با این حال، برخی فقهای امامیه معتقدند که حرمت وجه دوم نجش به‌خصوص بدون هماهنگی فروشنده و ناجش به دلیل احتیاج دارد و لذا قائل به کراهت شده‌اند (روحانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲: ۱۷۲).

۵. مستندات و ادله حکم تکلیفی نجش

اگرچه برخی در وجه دوم نجش، به‌خصوص بدون هماهنگی فروشنده و ناجش، حرمت را فاقد دلیل دانسته و قائل به کراهت شده‌اند، بیشتر فقها به استناد احادیث و روایات واردشده در زمینه نجش، غش و خدعه و همچنین به دلیل عقل و اجماع، حرمت در هر دو وجه نجش را متذکر شده‌اند. این ادله در زیر مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۵.۱. روایات

الف) روایاتی که از نجش نهی می‌کنند یا ناجش را ملعون می‌نامند:

- از رسول‌الله روایت شده: «لَا تَنَاجِشُوا» (ابن‌مودود الموصلی الحنفی، ۱۴۲۶ق، ج ۲: ۲۷؛ ر.ک: ابن‌نجیم الحنفی، بی‌تا، ج ۶: ۱۰۷؛ ابن‌دریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۹۱؛ ر.ک: ابن‌یوسف الشیرازی، بی‌تا، ج ۲: ۶۱؛ الماوردی، بی‌تا، ج ۵: ۷۶۵؛ ر.ک: ابن‌رشد القرطبی، ۱۴۰۰ق، ج ۱۷: ۱۷۱؛ ابن‌سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶): بدون تصمیم بر خرید جنسی بر قیمت آن نیفزایید».

- عبدالله بن سنان از امام صادق(ع) روایت می‌کند: «قال رسول‌الله: الواشمه و المؤتشمه و الناجش و المنجوش ملعونون علی لسان محمد (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۳۵۵): پیامبر(ص) فرمودند: خال‌کوب و خال‌کوبیده شده و افزاینده بر قیمت بدون قصد خرید و کسی که بر قیمت کالایش افزوده‌شده، به زبان محمد(ص) ملعون هستند» این نبوی جبران می‌شود با اجماع منقول از جامع المقاصد و منتهی‌المطلب (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۶۱).

ب) روایاتی که از خدعه و غش نهی می‌کنند:

صاحب مفتاح‌الکرامه در دلیل حرمت نجش، ضمن اشاره به اجماع محکی در جامع

المقاصد و المنتهی و نیز تصریح کتاب‌های مختلف به عدم خلاف بین اصحاب در مسئله به استناد حدیث «لا تناجشوا و لا تدابروا»، بیان می‌دارند: «مضافاً إلى أنه غشّ و خیانه و تدلیس و ظلم و إضرار (عاملی، بی‌تا، ج ۴: ۱۰۶): مضافاً اینکه آن (نجش) غش و خیانت و تدلیس و ظلم و خسارت است».

در خصوص غشّ و خیانت روایات مختلفی از اهل سنت و امامیه نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

- از پیامبر اکرم (ص): «الْخَدِيعَةُ فِي النَّارِ (ابن‌أبو عبدالله البخاری، ۱۴۲۲ق، ج ۳: ۶۹؛ الماوردی، بی‌تا، ج ۵: ۷۶۵؛ ابن‌قدامة المقدسی، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ۳۰۰؛ بروجردی، ۱۴۲۹ق، ج ۲۳: ۱۱۵۸؛ کلینی، ۱۴۲۹ق ج ۴: ۳۷): نیرنگ‌باز در آتش است».

- از امام علی (ع): «الْمَكْرَ وَالْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۳۳۶): حيله‌گر و نیرنگ‌باز در آتش‌اند».

- در مورد غش نیز در روایت صحیحه از هشام بن سالم از امام صادق (ع) نقل شده است: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِرَجُلٍ يَبِيعُ التَّمْرَ يَا فُلَانُ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ غَشَّهُمْ (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸: ۱۹۰؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۴۲؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۱۶۰): رسول‌الله (ص) به مردی که خرما می‌فروخت فرمودند: ای فلانی آیا نمی‌دانی از مسلمان‌ها نیست کسی که آنها را گول بزند».

- در صحیحه دیگر از هشام بن سالم نیز امام صادق (ع) فرموده‌اند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ غَشَّنَا (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸: ۱۹۰؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵: ۱۶۰): از ما (مسلمان‌ها) نیست کسی که ما را گول بزند».

۲.۵. عقل

عقل دلالت می‌کند بر قبح نجش، زیرا این غش و فریب و خسارت است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۲: ۶۱؛ ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲: ۴۷۶).

۳.۵. اجماع (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۴: ۳۵۵؛ عاملی کرکی (محقق ثانی)، ج ۴: ۳۹).

۶. بررسی و تحلیل مستندات و ادله

برخی روایات مذکور به صراحت از نجش نهی می‌کنند که با توجه به ظهور صیغه نهی در تحریم، می‌توان حرمت نجش را مرجح دانست. برخی روایات، نجش را خدعه و غش می‌نامند و روایات دیگر از خدعه، غش و نیرنگ نهی می‌کنند و به کسانی که خدعه کنند وعده عذاب می‌دهند. با توجه به اینکه یکی از ملاک‌ها برای گناه کبیره وعده عذاب نسبت به آن است، می‌توان خدعه و مصادیق آن (از جمله نجش) را از گناهان کبیره دانست. علاوه بر اینکه رسول اکرم (ص) ناجش و منجوش را ملعون می‌شمارند. طبق برخی روایات صحیحه، فردی که مسلمانان را فریب دهد، مسلمان نیست، از جمله دو روایت صحیحه هشام بن سالم از امام صادق (ع) که ذکر شد. این دو روایت علاوه بر اینکه به طور غیرمستقیم بر حرمت وجه اول نجش دلالت می‌کنند، به طور مستقیم بر حرمت وجه دوم نجش دلالت دارند، زیرا همان‌طور که در معنای نجش بیان شد، وجه دوم نجش از مصادیق غش است. علاوه بر این، از تصریح فقها به خدعه بودن وجه اول نجش (ر.ک: عاملی کرکی (محقق ثانی)، ج ۴: ۳۹؛ ابن سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶؛ الماوردی، بی تا، ج ۵: ۷۶۵؛ ابن یوسف الشیرازی، بی تا، ج ۲: ۶۱؛ ابن موسی أبوالنجا الحجاوی، بی تا، ج ۲: ۹۱؛ ر.ک: ابن قدامه المقدسی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۱۴) و وجه دوم (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۴۷۶) و همچنین بنای عقلا و اجماع می‌توان حرمت در هر دو وجه نجش را استفاده کرد.

۶.۱ حکم وضعی نجش از حیث صحت و بطلان معامله

۶.۱.۱ وجه اول نجش

در خصوص وجه اول نجش، فقهای امامیه (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ۱۵۹؛ طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۵۲۰؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۲۵۲؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۴۷۶)، حنفی (ابن مودود الموصلی الحنفی، ۱۴۲۶ق، ج ۲: ۲۷؛ ر.ک: ابن نجیم الحنفی، بی تا، ج ۶: ۱۰۷؛ الکاسانی، ۱۹۸۲م، ج ۵: ۲۳۳)، شافعی (ر.ک: ابن عبدالبر النمری القرطبی، ۲۰۰۰م، ج ۶: ۵۲۸؛ أبو عبدالله المواق المالکی، بی تا، ج ۶: ۲۵۰؛ ابن رشد القرطبی، ۱۴۰۰ق، ج ۱۷: ۱۷۱)، مالکی (ابن سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶؛ ر.ک: ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۹۱؛

ابن یوسف الشیرازی، بی تا، ج ۲: ۶۱؛ أبو حامد الغزالی، ۱۴۱۷ق، ج ۳: ۶۴؛ الماوردی، بی تا، ج ۵: ۷۶۵) و حنبلی (ابن سلیمان المرادوی الدمشقی الصالحی، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۲۸۵؛ ابن قدامة المقدسی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۱۴) معتقدند که بیع بر اساس نجش صحیح است و عقد باطل نیست. اما احمد بن حنبل قائل است به اینکه بیع نجش باطل است (ابن قدامة المقدسی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۱۴؛ ر.ک: ابن سلیمان المرادوی الدمشقی الصالحی، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۲۸۵). ابن جنید معتقد اگر نجش از طرف بایع باشد، بیع را باطل می سازد، ولی اگر از طرف واسطه باشد بیع لازم است و در صورتی که به مشتری ضرر وارد شده باشد، جبران آن ضروری است (صیمری، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۳۱).

۲. ۱. ۶. وجه دوم نجش

فقها تصریح خاصی در خصوص وجه دوم نکرده اند و به طور کلی همان طور که ذکر شد، معتقدند که بیع نجش صحیح است؛ بنابراین می توان گفت که قول ایشان اعم است از وجه اول و دوم و شامل هر دو وجه می شود. منتها با توجه به اینکه وجه دوم از مصادیق غش است، شائبه بطلان وجود دارد. البته این شائبه با توجه به نظر فقهای امامیه در این نوع از غش، مردود است (زیرا تنها در صورتی معامله غش باطل است که شیء برخلاف جنسش اظهار شود) (شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۲۸۰). فقهای حنفی، شافعی و مالکی بیع انجام گرفته با غش را صحیح می دانند (ر.ک: ابن سلیمان التمیمی النجدی، بی تا، ج ۱: ۴۴۸؛ ابن قدامة المقدسی، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ۲۵۷).

۷. مستندات و ادله صحت یا بطلان بیع نجش

به طور کلی قول به صحت یا بطلان معامله نجش را می توان مبتنی بر بحث دلالت نهی بر فساد در اصول فقه دانست که در شمول آن نسبت به غیر عبادات (معاملات) اختلاف است. فقهای قائل به بطلان بیع نجش، نهی از نجش را مقتضی فساد می دانند (ابن قدامة المقدسی، ۱۴۱۴ق، ج ۲: ۱۴؛ ر.ک: ابن سلیمان المرادوی الدمشقی الصالحی، ۱۴۱۹ق، ج ۴: ۲۸۵)، به خصوص اگر نجش از طرف بایع باشد، زیرا وی مجری غش و خدعه است (صیمری، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۳۱).

اما فقهای که قائل به صحت بیع نجش هستند، معتقدند دلیلی بر فساد بیع نجش وجود ندارد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ۱۵۹)، زیرا اصل صحت بیع است و قول خداوند متعال «وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» با نهی از نجش معارضه نمی‌کند، زیرا در نجش از خدعه نهی شده است (که خدعه غیر از بیع است) (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۵۷ و ۱۵۸؛ ر.ک: ابن‌سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶؛ ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۹۱). بنابراین بیع صحیح است، زیرا نهی در معنی عقد و شرایط آن نیست، بلکه برای معنی خارج از عقد (خدعه) است (ابن‌مودود الموصلی الحنفی، ۱۴۲۶ق، ج ۲: ۲۷؛ ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۲: ۴۷۶؛ ابن‌سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶؛ ابن‌رشد القرطبی، بی‌تا، ج ۳: ۱۸۵؛ الماوردی، بی‌تا، ج ۵: ۶۳۶؛ ابن‌یوسف الشیرازی، بی‌تا، ج ۲: ۶۱) و جمهور فقها قائل‌اند به اینکه زمانی که نهی وارد شود بر معنی که در منهی عنه است متضمن فساد است، مثل نهی از ربا و غرر، و زمانی که وارد شود، بر امری از خارج از معنی، متضمن فساد نیست (ابن‌رشد القرطبی، بی‌تا، ج ۳: ۱۸۵).

اما در اینکه نهی به فعل عاقد برمی‌گردد یا فعل ناجش، دو قول وجود دارد: برخی معتقدند که تحریم به فعل عاقد برمی‌گردد نه به عقد، لذا تحریم، عقد را باطل نمی‌کند، اما اگر تحریم به عقد برگردد، باطل‌کننده عقد است (الماوردی، بی‌تا، ج ۵: ۶۳۶). برخی نیز معتقدند نهی به ناجش برمی‌گردد نه به عاقد، پس نهی تأثیری در بیع ندارد (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵: ۳۱۷؛ ابن‌قدامة المقدسی، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ۳۰۰)، زیرا ناجش صاحب جنس نیست و غیر از متبایعین است. پس، از فعل ناجش و نجش که منهی عنه است، بیع متبایعین فاسد نمی‌شود. البته امر کردن صاحب جنس به نجش معصیت است از جانب وی و عملی که ناجش انجام می‌دهد نیز معصیت است (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۹۱). بنابراین نهی به حق آدمی است، پس بیع را فاسد نمی‌کند، مثل تلقی رکبان و بیع جنس معیوب و تدلیس در معامله، برخلاف حق خداوند، چون حق آدمی ممکن است با خیار جبران شود (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵: ۳۱۷؛ ابن‌قدامة المقدسی، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ۳۰۰).

در نتیجه نهی در نجش، نهی از خدعه است که از جانب عاقد یا ناجش است، و نهی به بیع نیست، لذا نهی موجب فساد و بطلان بیع نیست.

۷.۱. حکم خیار در نجش

در خصوص حکم خیار (فسخ یا امضا) در نجش (بدون تفکیک بین دو وجه نجش)، در بین فقها چهار قول وجود دارد:

۱. ۱. قول اول: خیار عیب

برخی فقهای امامیه به ثبوت خیار عیب برای مشتری قائل اند (صیمری، ۱۴۲۰ق ج ۲: ۳۱؛ ر.ک: طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۱۷۱؛ سبزواری، ۱۴۲۱ق: ۲۵۴؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۱۷۲). بیشتر فقهای مالکی نیز معتقدند مشتری زمانی که به نجش علم پیدا کند خیار عیب دارد (ابن عبدالبرالنمری القرطبی، ۲۰۰۰م، ج ۶: ۵۲۸؛ ر.ک: أبو عبدالله المواق المالکی، بی تا، ج ۶: ۲۵۰).

دلیل فقها بر ثبوت خیار عیب در بیع نجش این است که افزودن قیمت در نجش عیب است، لذا واجب است تا خیار ثابت شود مثل سایر عیوب (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۱۷۲، سبزواری، ۱۴۲۱ق: ۲۵۴؛ صیمری، ۱۴۲۰ق ج ۲: ۳۱؛ ر.ک: بن عبدالبرالنمری القرطبی، ۲۰۰۰م، ج ۶: ۵۲۸؛ أبو عبدالله المواق المالکی، بی تا، ج ۶: ۲۵۰)، چه غبنی در کار باشد یا نباشد (صیمری، ۱۴۲۰ق ج ۲: ۳۱).

۲. ۱. تحلیل و نقد قول به خیار عیب در نجش

خیار عیب عبارت است از اینکه مشتری به تصور اینکه جنس سالم است، آن را خریداری کند و پس از خریدن، عیبی در جنس بیابد که در وقت خریداری به آن جاهل بوده، لذا مشتری اختیار دارد که یا معامله را فسخ کند، یا اینکه معامله را قبول کند و ارش معیوب (تفاوت قیمت جنس سالم و معیوب) را از بایع بگیرد (قاروبی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۸۷؛ ر.ک: مکی عاملی، ۱۴۱۰ق: ۱۱۹؛ محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۲۵؛ شیخ انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۲۷۵؛ ابن عوض، ۱۴۲۹ق، ج ۱: ۳۵۰). مراد از عیب نیز هر چیزی است که زیادتر یا کمتر از خلقت اصلی باشد (قاروبی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۸۸؛ ر.ک: مکی عاملی، ۱۴۱۰ق: ۱۱۹؛ محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۲۵). در نتیجه می توان گفت که خیار عیب در هیچ یک از دو وجه نجش محقق نمی شود، زیرا در هیچ یک از دو وجه، در جنس عیبی وجود ندارد. برخی فقها

نیز به این نکته تأکید کرده‌اند مبنی بر اینکه عیب متعلق به جنس است و عیب آن چیزی است که در جنس است، اما در فرض مورد بحث (نجش) این‌گونه نیست که در جنس عیب باشد، لذا خیار از این حیث در کار نخواهد بود (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۱۷۲؛ صیمری، ۱۴۲۰ق ج ۲: ۳۱؛ طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۵۲۰؛ ر.ک: ابن‌عبدالبرالنمری القرطبی، ۲۰۰۰م، ج ۶: ۵۲۸).

۷.۲. قول دوم: خیار تدلیس

برخی فقهای امامیه به ثبوت خیار تدلیس برای مشتری قائل‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۵: ۴۵؛ سبزواری، ۱۴۲۱ق: ۲۵۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۵۸). دلیل فقها بر ثبوت خیار تدلیس در بیع نجش این است که نجش، تدلیس (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۵: ۴۵؛ سبزواری، ۱۴۲۱ق: ۲۵۴) از جهت بایع است، پس شبیه تصریه است (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۲: ۱۵۸)، لذا مشتری خیار تدلیس دارد.

۷.۲.۱. تحلیل و نقد قول به خیار تدلیس

تدلیس به معنای نیرنگ زدن در عقد است و در چند امر محقق می‌شود: ۱. نشان دادن چیزی برخلاف واقع، مانند ندوشیدن شیر گوسفند به منظور پرشیر نشان دادن آن (تصریه)؛ ۲. بازگو نکردن عیب موجود در جنس با علم به آن عیب؛ ۳. عقد به وصف یا شرط کمال با علم به فقدان آن (صفت کمالی را بگویند که در جنس موجود نباشد یا به صورت قضیه شرطیه‌ای بگویند که موجود نباشد) (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۰: ۳۶۵-۳۶۲؛ ر.ک: موسوی خوئی، بی‌تا، ج ۱: ۲۰۵؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۸: ۱۳۹ و ۱۴۰؛ عاملی کرکی (محقق ثانی)، ج ۱۳: ۲۵۶؛ حائری، بی‌تا، ج ۲: ۱۳۷). تدلیس موجب ثبوت خیار می‌شود (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق، ج ۲: ۴۲۳؛ ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۰: ۳۶۲). در نتیجه می‌توان گفت در وجه اول نجش مشتری خیار تدلیس ندارد، زیرا همان‌طور که ذکر شد، تدلیس یا در جایی محقق می‌شود که جنسی برخلاف واقع نشان داده شود، مانند تصریه، درحالی‌که طبق قول فقها در تصریه، فریب در نفس مبیع است، اما در اینجا فریب خارج از مبیع است (ابن‌زکریا الأنصاری، بی‌تا، ج ۸: ۶۱). لذا نجش شبیه تصریه نیست؛ یا تدلیس با اظهار

وصف کمال یا اخفاء عیب در معقود علیه است، درحالی که وجه اول شامل هیچ‌یک از این مصادیق نیست و همان‌طور که برخی فقها تصریح کرده‌اند، درست است که نجش خدعه است، ولی هر خدعه‌ای تدلیس نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۳۵ و ۱۳۶). آقای خوئی در این زمینه می‌فرماید: چون معنای لغوی تدلیس مشتبه ساختن امر بر دیگری و پوشاندن عیب جنس است، می‌توان نتیجه گرفت که صرف اعمال و گفتاری که موجب رغبت و تمایل مشتری شود، مادامی که مستلزم کتمان عیب یا اظهار کمال غیرموجه نشود، تدلیس نیست، و گرنه می‌بایست قائل به حرمت تزئین جنس می‌شدیم، اما هیچ فقیهی ملتزم به این حرف نمی‌شود (موسوی خویی، بی‌تا، ج ۱: ۲۰۵).

اما در وجه دوم نجش، مشتری خیار تدلیس دارد، زیرا یکی از مصادیق تدلیس این است که عقد به وصف کمال جنس محقق شود، که این در وجه دوم نجش صورت می‌گیرد، با این فرق که در نجش ذکر وصف کمال توسط ناجش است، نه فروشنده. البته، در توجیه و رفع این تفاوت، می‌توان فروشنده را (ولو در صورت عدم تبانی با ناجش) به سبب عدم منع از کار ناجش که با تعریف غیرواقعی موجب فروش جنس شده است، سبب غرور و فریب مشتری دانست.

۳.۷. قول سوم: خیار غبن

در بیع نجش، برخی فقهای امامیه به عدم ثبوت خیار برای مشتری قائل‌اند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ۱۵۹؛ طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۱: ۵۲۰؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۱۷۲؛ یمری، ۱۴۲۰ق، ج ۲: ۳۱؛ سبزواری، ۱۴۲۱ق: ۲۵۴؛ حلی، ۱۴۰۷ق، ج ۲: ۳۶۶). با این حال، براساس تصریح عده‌ای از فقها، حتی کسانی که قائل به عدم ثبوت خیار برای مشتری هستند، معتقدند که اگر غبن فاحش وجود داشته باشد، حق خیار محفوظ است (عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲: ۳۵۰؛ ر.ک: علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۵: ۴۴؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۱۵ و ۱۴؛ عاملی کرکی (محقق ثانی)، ج ۴: ۳۹). اما اگر غبن به مقداری باشد که عادت در مثل آن جاری می‌شود، خیار ساقط و بیع لازم است (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵: ۳۱۷). فقهای حنبلی نیز معتقدند برای مشتری خیار ثابت می‌شود زمانی که مغبون (غبن فاحش)

شود، و مشتری مخیر است بین رد و امساک (ابن موسی أبوالنجا الحجاوی، بی‌تا، ج ۲: ۹۱)، البته همان‌طور که ذکر شد، احمد بن حنبل معتقد است که بیع نجش باطل است (ابن قدامه المقدسی، ۱۴۰۵ق، ج ۴: ۳۰۰).

۱. ۳. ۷. مستندات و ادله قول به خیار غبن

دلیل فقها بر ثبوت خیار غبن در بیع نجش این است که در غبن فاحش خیار وجود دارد و فرقی ندارد که غبن به واسطه نجش باشد یا غیر نجش (عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲: ۳۵۰) همچنین فرقی ندارد که نجش بدون تبانی با فروشنده باشد یا با تبانی با فروشنده (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵: ۳۱۸؛ عاملی کرکی (محقق ثانی)، ج ۴: ۳۹؛ ابن موسی أبوالنجا الحجاوی، بی‌تا، ج ۲: ۹۱).

۱. ۳. ۷. تحلیل و نقد قول به خیار غبن در بیع نجش

مقصود از خیار غبن آن است که بایع در اثر ندانستن قیمت بازار، متاع را به قیمتی کمتر از قیمت عادلانه بازار (ارزان) بفروشد، یا مشتری در اثر ندانستن قیمت بازار، متاع را به قیمتی بیشتر از بازار (گران) بخرد، به طوری که تفاوت آن دو قیمت (ثمن یا قیمت عادلانه بازار) به مقداری باشد که اغلب در میان مردم از آن چشم‌پوشی و گذشت نمی‌کنند؛ یعنی ضرری که عرف مردم تحمل آن را برخلاف عدالت و انصاف بدانند و به آن غبن فاحش گویند (مکی عاملی، ۱۴۱۰ق: ۱۱۹؛ محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۲۱؛ حائری، بی‌تا، ج ۱: ۵۲۵؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۳: ۲۰۳؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۲: ۱۶؛ ر.ک: ابن نجیم الحنفی، بی‌تا، ج ۶: ۱۲۵). در این هنگام مغبون مخیر است بین فسخ یا امضا (محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۲۱؛ حائری، بی‌تا، ج ۱: ۵۲۵). از این رو یکی از شروط غبن، جهالت شخص مغبون به قیمت بازار است. در نتیجه می‌توان گفت خیار غبن در وجه اول نجش محقق نمی‌شود، زیرا همان‌طور که در معنای نجش بیان شد، در نجش مشتری به قیمت جنس علم دارد (اگرچه بعد از نجش، نسبت به قیمت شک می‌کند). بنابراین اگر در این حالت مشتری جنس را بدون مشورت و با قیمت بیشتری خریداری کند، با اختیار و قصد و رضای خود تهیه می‌کند، زیرا زمانی که ناچش قیمت بیشتری پیشنهاد می‌دهد، مشتری می‌تواند از

خریدن جنس خودداری ورزد و تأمل کند و اگر خودش تشخیص نمی‌دهد با کسی که ثمن متاع را تشخیص می‌دهد، مشورت کند. بنای عقل و عقلا مؤید این امر است و برخی فقها نیز به این مطلب تصریح کرده‌اند (ر.ک: ابن عبدالبر النمری القرطبی، ۲۰۰۰م، ج ۶: ۵۲۸؛ ابن زکریا الأنصاری، بی تا، ج ۸: ۶۱؛ ابن یوسف الشیرازی، بی تا، ج ۲: ۶۱). به همین دلیل تفریط از جهت مشتری است که با سخن دیگری فریب خورده و احتیاط نکرده تا از اهل خبره سؤال کند (علامه حلی، ۱۹۱۹ق، ج ۲: ۵۲۰؛ ر.ک: ابن یوسف الشیرازی، بی تا، ج ۲: ۶۱) و بنا بر قول برخی فقها، زیاده را خود مشتری اختیار کرده است (الماوردی، بی تا، ج ۵: ۷۶۶). به خصوص در دوران کنونی که در بسیاری از موارد می‌توان از طرق مختلف به قیمت واقعی جنس دست یافت. خیار غبن در وجه دوم نجش نیز محقق نمی‌شود، زیرا در این وجه، مشتری اصلاً متاع را به قیمتی بیشتر از بازار نخریده است.

۷.۴. قول چهارم: تفکیک بین دو صورت تبانی بایع و ناجش و عدم تبانی

برخی فقهای امامیه معتقدند اگر نجش بدون امر و تبانی فروشنده باشد، خیار برای مشتری وجود ندارد. اما اگر نجش به امر و تبانی فروشنده باشد، در بین فقها دو نظر وجود دارد، برخی معتقدند مشتری خیار ندارد و برخی قائل‌اند به اینکه مشتری خیار دارد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ۱۵۹). برخی فقهای مالکی نیز مانند ابن رشد معتقدند اگر نجش را فردی انجام دهد که از طرف فروشنده نیست و فروشنده سبب نجش نباشد، معامله لازم است، اما اگر بایع سبب نجش باشد، مثلاً عبد یا اجیر یا شریک یا... را برای نجش مأمور کرده باشد، مشتری خیار دارد که معامله را قبول یا فسخ کند و اگر جنس در دستش تلف شده بود، قیمت را رد کند (ابن رشد القرطبی، ۱۴۰۰ق، ج ۱۷: ۱۷۱). ابن حبیب نیز به همین قائل است (ر.ک: أبو عبدالله المواق المالکی، بی تا، ج ۶: ۲۵۰؛ ابن عبدالرحمن النفزی، ۱۹۹۹م، ج ۶: ۴۳۹). فقهای شافعی نیز معتقدند اگر بایع هماهنگ نکرده باشد، خیار برای مشتری نیست (ابن سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶؛ الماوردی، بی تا، ج ۵: ۷۶۶). و اگر بایع ناجش را نصب کرده باشد، در خیار برای مشتری دو وجه است: ۱. ابواسحاق گفته است: خیار دارد (ابن سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶؛

ر.ک: الماوردی، بی‌تا، ج ۵: ۷۶۶؛ ۲. خیار ندارد (ابن‌سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶).

۱. ۴. ۷. مستندات و ادله قول چهارم

دلیل فقها بر عدم ثبوت خیار در صورتی که نجش بدون تبانی فروشنده باشد، این است که مشتری نمی‌تواند ببع را به واسطه فعل دیگری (ناجش) فسخ کند (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ۱۵۹). علاوه بر اینکه بابع در بیعش تدلیس نکرده است (ابن‌سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶؛ الماوردی، بی‌تا، ج ۵: ۷۶۶).

و دلیل فقها بر ثبوت خیار در صورتی که نجش با تبانی فروشنده باشد، این است که در اینجا تدلیس محقق شده (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲: ۱۵۹؛ ابن‌سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶؛ ر.ک: الماوردی، بی‌تا، ج ۵: ۷۶۶) و تدلیس از جهت بابع است، پس شبیه تصریه است (ابن‌سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶؛ ر.ک: الماوردی، بی‌تا، ج ۵: ۷۶۶). شایان ذکر است که برخی فقها، حتی در صورت تبانی، قائل به عدم حق خیار برای مشتری هستند، زیرا عدم خیار ظاهر نص است و اینکه نیست در آن بیشتر از غبن (ابن‌سالم العمرانی الیمنی الشافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۵: ۳۴۶).

۱. ۴. ۷. قول مختار

قول مختار نویسنده سطور این است که در وجه اول نجش هیچ خیاری محقق نمی‌شود و فرقی هم بین صورت هماهنگی یا تبانی بابع و ناجش و عدم تبانی نیست؛ در وجه دوم نجش، فقط خیار تدلیس محقق می‌شود، اعم از اینکه بابع با ناجش هماهنگی و تبانی کرده باشد یا هماهنگی نکرده باشد. ادله رجحان این قول همان‌طور که تحلیل و نقد سه قول قبل بیان شد، عبارت است از اینکه ۱. عیب عبارت است از اینکه مشتری به تصور اینکه جنس سالم است، آن را خریداری کند و بعد از خریدن، عیبی در جنس بیابد که در وقت خریداری به آن جاهل بوده، در حالی که در هیچ‌یک از دو وجه، در جنس عیبی وجود ندارد، لذا خیار عیب در هیچ‌یک از دو وجه نجش محقق نمی‌شود؛ ۲. تدلیس به معنی نیرنگ زدن در عقد

است و در موردی محقق می‌شود که جنسی برخلاف واقع نشان داده شود، یا با اظهار وصف کمال یا اخفای عیب در معقود علیه است، درحالی‌که وجه اول شامل هیچ‌یک از این مصادیق نیست. علاوه بر اینکه صرف اعمال و گفتاری که موجب رغبت و تمایل مشتری شود، مادامی که مستلزم کتمان عیب یا اظهار کمال غیرموجه نشود، تدلیس نیست. اما در وجه دوم نجش، مشتری خیار تدلیس دارد، زیرا عقد به وصف کمال برای جنس محقق شود، که این از مصادیق تدلیس است، زیرا فروشنده جنس را با تعاریف غیرواقعی ناجش می‌فروشد و سبب غرور و فریب مشتری است؛^۳ مقصود از خیار غبن آن است که مشتری در اثر ندانستن قیمت بازار متاع را به قیمتی بالاتر از بازار (غبن فاحش) بخرد، و یکی از شروط غبن عبارت است از جهالت شخص مغبون به قیمت بازار. از این رو خیار غبن در وجه اول نجش محقق نمی‌شود، زیرا در نجش مشتری به قیمت جنس علم دارد (اگرچه پس از نجش، نسبت به قیمت شک می‌کند)، لذا زمانی که ناجش قیمت بیشتری پیشنهاد می‌دهد، مشتری می‌تواند از خریدن جنس خودداری ورزد و با اهل خبره مشورت کند. شاید بتوان گفت این مانند یکی از مسائل فقهی است مبنی بر اینکه هر گاه طرفین جنسی را نقد با قیمتی معامله کنند و نسیه با قیمتی گران‌تر؛ برای مثال فروشنده بگوید: این جنس را نقداً به فلان مقدار می‌دهم و نسیه ده درصد گران‌تر حساب می‌کنم و مشتری قبول کند مانعی ندارد (خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۲: ۲۳۱). در اینجا نیز زمانی که مشتری حتی با علم سابق به قیمت کالا و بدون مشورت جنس را به قیمت بالاتر می‌خرد، این نوعی رضایت به معامله است و به همین دلیل مشتری خیار ندارد. خیار غبن در وجه دوم نجش محقق نمی‌شود، زیرا در وجه دوم نجش، مشتری اصلاً متاع را به قیمتی بالاتر از بازار نخریده است. بنابراین از نظر نگارنده در وجه اول نجش قول آن دسته از فقهای شافعی که قائل به عدم خیار برای مشتری شده‌اند، صحیح است و در وجه دوم نجش قول برخی فقهای امامیه که قائل به خیار تدلیس شده‌اند، صحیح است.

۸. نجش از منظر حقوق موضوعه

در حقوق موضوعه، در هیچ ماده‌ای به نجش تصریح نشده است، از این رو به بررسی و تحلیل مواد مربوط به خیار عیب و تدلیس و غبن می‌پردازیم:

۸.۱. خیار عیب

براساس ماده ۴۲۲ قانون مدنی «اگر بعد از معامله معلوم شود که مبیع معیوب بوده مشتری مختار است در قبول مبیع معیوب یا اخذ ارش یا فسخ معامله» حقوقدانان در تفسیر این ماده قائل اند به اینکه کسی که اقدام به خرید مالی می‌کند و در مقابل آن، عوض به فروشنده می‌دهد، به تصور آن است که آن مال سالم و بدون عیب است، این امر را در اصطلاح حقوقی سلامت از عیوب می‌نامند. بدین سبب است که در بیع اگرچه شرط سلامت مبیع نشده باشد، اطلاق عقد اقتضا می‌کند که مبیع سالم و خالی از عیوب باشد، و در صورتی که مشتری به تصور آنکه مبیع سالم است خریداری کند و آن مال در حقیقت معیوب باشد، ضرری از این راه متوجه مشتری می‌شود که عدل و انصاف اقتضا می‌کند جبران شود (امامی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۰۰ و ۵۰۱). از این رو اگر پس از معامله معلوم شود که مبیع معیوب است، برای مشتری خیار ثابت است، یعنی می‌تواند مبیع را با همان عیبش بپذیرد و می‌تواند «ارش» یعنی مابه‌التفاوت بین صحیح و معیوب را به نسبت از ثمن بگیرد و معامله را کلاً فسخ کند و کل ثمن را از بایع پس بگیرد. قانون مدنی عیب را تعریف نکرده، بلکه آن را موکول به نظر عرف کرده است؛ چنانکه در ماده ۴۲۶ گفته است: «تشخیص عیب برحسب عرف و عادت می‌شود و بنابراین ممکن است برحسب ازمنه و امکانه مختلف شود»، چراکه ممکن است عرف در محلی چیزی را عیب به حساب آورد و عرف محل دیگر آن را عیب نداند (طاهری، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۱۴۲).

۸.۲. بررسی و تحلیل

براساس مواد مذکور و تفاسیری که حقوقدانان از این مواد دارند، خیار عیب در وجه اول و دوم نجش محقق نمی‌شود، زیرا همان‌طور که در مواد ذکر شده مبیع باید معیوب باشد و مراد از عیب نیز عیب عرفی است، در حالی که در هیچ‌یک از دو وجه نجش، مبیع معیوب نیست، بلکه مبیع سالم است، لکن براساس عملیات ناجش، مشتری تحریک به خریدن جنس یا گران‌تر خریدن آن می‌شود.

۱. ۲. ۸. خیار تدلیس

براساس ماده ۲۳۸ قانون مدنی «تدلیس عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف معامله شود» و براساس ماده ۲۳۹ «اگر بایع تدلیس نموده باشد مشتری حق فسخ بیع را خواهد داشت و همچنین است بایع نسبت به ثمن شخصی در صورت تدلیس مشتری» حقوقدانان در تفسیر ماده ۲۳۸ قائل اند به اینکه، در اثر تدلیس حقیقت امر بر طرف مقابل، مستور و پوشیده می ماند و عیوب مبیع یا ثمن قابل رؤیت نیست. طبق تعریف مذکور در ماده ۴۳۸ در تحقق خیار تدلیس دو امر لازم است: ۱. عملیاتی انجام گیرد: عملیات ممکن است گفتار باشد؛ مثل اینکه فروشنده در حین معامله صفات کمالی را برای مبیع بشمارد که در واقع در آن نباشد. و ممکن است افعال باشد، مثل اینکه کاری روی مبیع انجام دهد که مشتری آن را کمال ذاتی به حساب آورد و بعد معلوم شود که آن کمال دوام ندارد. خلاصه پنهان کردن صفت نقص و یا نشان دادن صفت کمال که در مبیع نیست، مصداق تدلیس است؛ ۲. موجب فریب شود: یعنی هر نوع عملیاتی که روی مال مورد معامله انجام گیرد، مصداق تدلیس نیست، بلکه عملیات باید طوری باشد که سبب گول خوردن و فریب مشتری شود و مشتری در اثر آن رغبت و میل نسبت به مبیع پیدا کند، ولی بعداً معلوم شود که آن صفت اصلی و واقعی نبوده است (طاهری، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۱۵۰ و ۱۵۱).

۱. ۲. ۸. ۱. بررسی و تحلیل

اگرچه ظاهر ماده ۲۳۸ عام است و شامل هر عملیاتی است که موجب فریب طرف معامله شود که این شامل وجه اول نجش نیز می شود، اما با توجه به تفسیر این ماده می توان به این نتیجه رسید که این ماده تنها شامل وجه دوم نجش است که در آن ناجش جنس را به آنچه در آن نیست مدح می کند، و ماده شامل وجه اول نجش نیست، زیرا همان طور که ذکر شد، اولاً در وجه اول نجش پنهان کردن صفت نقص یا نشان دادن صفت کمال در مبیع نیست، ثانیاً مشتری به قیمت جنس علم دارد و پس از عملیات ناجش تنها دچار شک می شود که شاید قیمت جنس بیشتر از قیمتی باشد که وی اطلاع دارد، بنابراین اگر بدون مشورت و بررسی جنس را به قیمت بالاتر بخرد، با اختیار خود خریده و این شامل تدلیس نیست،

از این رو پیشنهاد نگارندگان این است که دایره ماده ۲۳۸ قانون مدنی مانند ماده ۲۱۶ محدود شود، همان‌طور که براساس ماده ۲۱۶ «مورد معامله باید مبهم نباشد، مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است» که یکی از مصادیق «موارد خاصه» مذکور در ماده، عقد جعاله است که معلوم بودن عمل به نحو تفصیل در آن لازم نیست (ر.ک: طاهری، ۱۴۱۸ق، ج ۴: ۸۲). در ماده ۲۳۸ نیز باید معنای تدلیس را به «عملیاتی اعم از پنهان نمودن صفت نقص و یا نشان دادن صفت کمال در ثمن یا مثنی که موجب فریب طرف معامله گردد» محدود کرد تا تدلیس شامل جامع افراد و مانع اغیار (وجه اول نجش) شود و شامل نجش به معنای اول نباشد، زیرا اگرچه در وجه اول نجش نیز مشتری فریب می‌خورد، خود به این معامله راضی است. علاوه بر اینکه همان‌طور که آقای خوئی فرمودند، براساس معنای تدلیس، صرف اعمال و گفتاری که موجب رغبت مشتری شود، مادامی که مستلزم کتمان عیب یا اظهار کمال غیرموجه نشود، تدلیس نیست.

۸.۳. خیار غبن

براساس ماده ۴۱۶ قانون مدنی «هریک از متعاملین که در معامله غبن فاحش داشته باشد بعد از علم به غبن می‌تواند معامله را فسخ کند»، حقوقدانان در تفسیر این ماده قائل‌اند به اینکه خیار غبن، اختیاری است که قانون در اثر عدم تعادل ارزش معاوضه مبیع با ثمن، به متضرر داده است که می‌تواند معامله را فسخ یا به همان نحو قبول کند. نامیدن خیار مزبور به خیار غبن از نظر آن است که یکی از طرفین معامله، اغلب در اثر خدعه، دیگری را مغبون می‌کند. برقراری حق فسخ برای مغبون از نظر رفع ضرری است که در اثر اشتباه در ارزش مبیع متوجه او شده است، بدین سبب قانون فقط غبن فاحش را یعنی ضرری که عرف تحمل آن را برخلاف عدالت و انصاف بداند، موجب پیدایش حق فسخ دانسته و ضرری را که عرف مسامحه می‌کند، قابل تحمل شناخته و اختیار برهم زدن معامله را به متضرر نمی‌دهد (امامی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۶ و ۴۹۷). براساس ماده ۴۱۸ نیز «اگر مغبون در حین معامله عالم به قیمت عادلانه بوده است خیار فسخ نخواهد داشت». براساس این ماده تحقق خیار غبن در صورتی است که مغبون در حین معامله جاهل به قیمت عادلانه مبیع در بازار باشد (امامی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۴۹۸).

۱.۳.۸. بررسی و تحلیل

براساس مواد مذکور و تفاسیری که حقوقدانان از این مواد دارند، خیار غبن در وجه اول و دوم نجش محقق نمی‌شود، زیرا براساس ماده ۴۱۸ برای تحقق خیار غبن باید مغبون در حین معامله جاهل به قیمت عادلۀ مبیع در بازار باشد، اما در وجه اول نجش مشتری به قیمت جاهل نیست، بلکه نسبت به قیمت علم دارد و اگرچه با عملیات ناجش دچار شک می‌شود، با توجه به اینکه بدون بررسی و مشورت جنس را به قیمت بیشتر می‌خرد، خود به ضرر خود اقدام می‌کند و از این رو خیار غبن محقق نمی‌شود. براساس ماده ۴۱۶ نیز باید بایع در اثر خدعه، مبیع را با قیمت گران (غبن فاحش) به مشتری بفروشد، درحالی‌که در وجه دوم نجش مشتری جنس را با قیمت واقعی خود خریده و قیمت بیشتری پرداخت نکرده است، مگر اینکه عدم وصف کمال موجب تفاوت قیمت فاحش شود؛ لذا در وجه دوم نیز خیار غبن محقق نمی‌شود.

از نظر نگارنده با بررسی و تحلیل مواد قانون مدنی که ذکر شد نیز می‌توان به این نتیجه رسید که در وجه اول نجش مشتری خیار ندارد، اما در وجه دوم نجش مشتری خیار تدلیس دارد.

۹. نتیجه‌گیری

نجش از مصادیق تبلیغ جنس برای مشتری است، بنابر قول مشهور فقها نجش عبارت است از اینکه فردی بدون آنکه قصد خرید داشته باشد، برای کالای عرضه‌شده قیمت بالایی پیشنهاد کند تا مشتری بشنود و آن را با قیمت بیشتر بخرد. اما برخی فقها و اهل لغت به نوع دومی نیز برای نجش تصریح کرده‌اند مبنی بر اینکه فردی بدون آنکه قصد خرید داشته باشد، جنسی را که در معرض فروش قرار داده شده است، به آنچه در آن نیست مدح کند، تا مشتری به خرید آن رغبت کند و آن را بخرد. این نوع نجش از مصادیق بارز غش است. اگرچه فقها در کراهت یا حرمت نجش اختلاف کرده‌اند، اما با بررسی روایات، عقل و اجماع می‌توان به این نتیجه رسید که هر دو نوع نجش حرام است، زیرا روایات مذکور یا

به‌صراحت بر حرمت نجش تصریح کرده‌اند یا اینکه نجش را خدعه معرفی و از خدعه نهی کرده‌اند، عقل نیز به‌دلیل غش و فریب بودن نجش بر قیح آن دلالت می‌کند. در خصوص هریک از دو نوع نجش نیز فقها به دو قول مبنی بر بطلان و صحت بیع فتوا داده‌اند، اما با بررسی اقوال می‌توان به این نتیجه رسید که نهی در نجش به خدعه یعنی فعل عاقد یا ناجش برمی‌گردد، ازاین‌رو نجش موجب فساد و بطلان بیع نبوده و بیع نجش صحیح است. اما در مورد خیار در نجش نظرهای مختلفی در بین فقها وجود دارد، برخی به خیار عیب، برخی به خیار تدلیس و برخی به خیار غبن قائل‌اند، بعضی نیز بنا بر اینکه نجش با امر فروشنده باشد یا نباشد، به تفکیک قائل شده‌اند، عده‌ای نیز به‌طور کلی معتقدند که مشتری خیار ندارد، اما با بررسی و تحلیل شرایط سه خیار مذکور و امور دیگر به این نتیجه می‌رسیم که مشتری در نجش نوع اول خیار ندارد، اما در نجش نوع دوم خیار تدلیس دارد. در حقوق موضوعه اگرچه در خصوص مسئله نجش، مبحث خاصی وجود ندارد، با بررسی و تحلیل مواد مربوط به سه خیار مذکور و پیشنهاد نگارندگان مبنی بر اینکه دایره ماده ۲۳۸ قانون مدنی در معنای خیار تدلیس محدود شود، می‌توان اثبات کرد که مشتری در نجش نوع اول خیار ندارد و در نجش نوع دوم خیار تدلیس دارد.

کتابنامه

۱. ابن أبو عبدالله البخاری، محمد (۱۴۲۲ق). صحیح البخاری، بی جا: دار طوق النجاة.
۲. ابن إدريس، محمد (۱۴۱۰ق). الأم، بیروت: دارالمعرفة.
۳. ابن حجر الهيتمي، أحمد (۱۳۵۷). تحفة المحتاج فی شرح المنهاج، بی جا: المكتبة التجارية الكبرى.
۴. ابن رشد القرطبي، محمد (۱۴۰۰ق). البيان و التحصيل، لبنان: دارالغرب الإسلامي.
۵. ابن رشد القرطبي، محمد (بی تا). بداية المجتهد و نهاية المقتصد، بی جا: بی نا.
۶. ابن زکریا الأنصاری، زکریا (بی تا). أسنى المطالب، بی جا: بی نا.
۷. ابن سالم العمرانی الیمنی الشافعی، یحیی (۱۴۲۱ق). البيان فی مذهب الإمام الشافعی، جده: دارالمنهاج.
۸. ابن سلیمان التیمی نجدی، محمد (بی تا). مختصر الإنصاف، ریاض: بی نا.
۹. ابن سلیمان المرادوی دمشقی الصالحی، علاءالدین (۱۴۱۹ق). الإنصاف، بیروت: دار إحياء.
۱۰. ابن عابدين دمشقی الحنفی، محمد (۱۴۱۲ق). رد المحتار، بیروت: دارالفکر.
۱۱. ابن عبدالبر النمری القرطبی، یوسف (۲۰۰۰م). الاستذکار، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۲. ابن عمر البجیرمی الشافعی، سلیمان (۱۴۱۷ق). تحفة الحبيب، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۳. ابن عمر التمیمی المازری المالکی، محمد (۲۰۰۸م). شرح التلقین، بی جا: دارالغرب الإسلامي.
۱۴. ابن عوض، بهرام (۱۴۲۹ق). الشامل فی فقه الإمام مالک، بی جا: مرکز نجیبویه.
۱۵. ابن قدامة المقدسی، عبدالله (بی تا). الشرح الكبير، بی جا: دارالکتب العربی.
۱۶. ----- (۱۴۱۴ق). الکافی فی فقه الإمام أحمد، بی جا: دارالکتب العلمیة.
۱۷. ----- (۱۴۲۴ق). العدة شرح العمدة، قاهره: دارالحديث.

۱۸. ابن‌قدامة المقدسی، عبدالله (۱۴۰۵ق). *المغنی*، بیروت: دارالفکر.
۱۹. ابن‌منظور، ابوالفضل (۱۴۱۴ق). *لسان‌العرب*، چ سوم، تهران: دارالفکر للطباعة.
۲۰. ابن‌مودود الموصلی الحنفی، عبدالله (۱۴۲۶ق). *الاختیار لتعلیل المختار*، لبنان: دارالکتب العلمیة.
۲۱. ابن‌موسی أبو‌النجا الحجاوی، موسی (بی‌تا). *الإقناع*، لبنان: دارالمعرفة.
۲۲. ابن‌نجیم الحنفی، زین‌الدین (بی‌تا). *البحر الرائق*، بیروت: دارالمعرفة.
۲۳. ابن‌یوسف الشیرازی، إبراهیم (بی‌تا). *المهذب*، بی‌جا: دارالکتب العلمیة.
۲۴. أبو‌عبدالله المواق المالکی، محمد (بی‌تا). *التاج والإکلیل*، بی‌جا: بی‌نا.
۲۵. الکاسانی، علاء‌الدین (۱۹۸۲م). *بدائع الصنائع*، بیروت: دارالکتب العربی.
۲۶. الماوردی، أبو‌الحسن (بی‌تا). *الحاوی الکبیر*، بیروت: دارالفکر.
۲۷. امامی، حسن (۱۳۷۴). *حقوق مدنی*، تهران، کتابفروشی اسلامیة.
۲۸. بهجت، محمدتقی (۱۴۲۶ق). *جامع المسائل (بهجت)*، چ دوم، قم: دفتر معظم‌له.
۲۹. بروجردی، حسین (۱۴۲۹ق). *جامع أحادیث الشیعة*، تهران: فرهنگ سبز.
۳۰. بحرانی، یوسف (۱۴۰۵ق). *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۱. جبعی عاملی (شهید ثانی)، زین‌الدین (۱۴۱۳ق). *مسالك الأفهام*، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
۳۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۸). *الفارق*، تهران: گنج دانش.
۳۳. جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۶ق). *فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (ع)*، قم: مؤسسه دائرة المعارف.
۳۴. حائری، علی (بی‌تا). *ریاض المسائل (ط - القدیمة)*، قم: مؤسسه آل‌البتیت (ع).
۳۵. حر عاملی، محمد (۱۴۱۲ق). *هدایة الأمة إلی أحكام الأئمة*، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیة.

۳۶. حلی، جمال‌الدین (۱۴۰۷ق). *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۷. حلی، مقداد (۱۴۰۳ق). *نضد القواعد الفقهیة*، قم: آیة‌الله مرعشی نجفی.
۳۸. خمینی، روح‌الله (۱۴۲۴ق). *توضیح المسائل (محشّی)*، چ هشتم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۹. روحانی، صادق (۱۴۲۹ق). *منهاج الفقاهة*، چ پنجم، قم: انوار الهدی.
۴۰. سبزواری، علی (۱۴۲۱ق). *جامع الخلاف و الوفاق*، قم: زمینه‌سازان ظهور امام عصر(ع).
۴۱. شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق). *کتاب المکاسب (ط - الحدیث)*، قم: کنگره جهانی.
۴۲. ----- (۱۴۱۰ق). *کتاب المکاسب (المحشّی)*، قم: مؤسسه مطبوعاتی دارالکتاب.
۴۳. شیخ صدوق، محمد (۱۴۱۳ق). *من لا یحضره الفقیه*، چ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۴. صیمری، مفلح (۱۴۲۰ق). *غایة المرام*، لبنان: دار الهادی.
۴۵. طاهری، حبیب‌الله (۱۴۱۸ق). *حقوق مدنی*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۶. طبرسی، فضل (۱۴۱۰ق). *المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف*، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۴۷. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). *مجمع البحرین*، چ سوم، تهران: مرتضوی.
۴۸. طوسی، محمد (۱۴۰۷ق). *الخلاف*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۴۹. ----- (۱۳۸۷ق). *المبسوط فی فقه الإمامیة*، تهران: المكتبة المرتضویة.
۵۰. عاملی، جواد (۱۴۱۹ق). *مفتاح الكرامة (ط - القديمة)*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۱. عاملی کرکی (محقق ثانی)، علی (۱۴۱۴ق). *جامع المقاصد*، چ دوم، قم: مؤسسه آل‌البيت(ع).
۵۲. علامه حلی، حسن (۱۴۱۴ق). *تذکرة الفقهاء (ط - الحدیث)*، قم: مؤسسه آل‌البيت(ع).
۵۳. علامه حلی، حسن (۱۴۲۰ق). *تحریر الأحکام الشرعیة (ط - الحدیث)*، قم: مؤسسه امام

صادق(ع).

۵۴. علامه حلی، حسن (۱۴۱۳ق). *مختلف الشیعة*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵۵. ----- (۱۴۱۲ق). *منتهی المطلب*، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۵۶. ----- (۱۴۱۹ق). *نهاية في معرفة الأحكام*، قم: مؤسسه آل‌البيت(ع).
۵۷. کلینی، محمد (۴۲۹ق). *الکافی (ط- دار الحديث)*، قم: دار الحديث للطباعة و النشر.
۵۸. محمدی خراسانی، علی (بی‌تا). *شرح تبصرة المتعلمين*، بی‌جا: بی‌نا.
۵۹. محقق حلی، نجم‌الدین (۴۰۸ق). *شرائع الإسلام*، بی‌جا: مؤسسه اسماعیلیان.
۶۰. ----- (۱۴۱۸ق). *المختصر النافع*، قم: مؤسسه المطبوعات الدينية.
۶۱. مکی عاملی (شهید اول)، محمد (۴۱۰ق). *اللمعة الدمشقية*، بیروت: دار التراث.
۶۲. موسوی خویی، ابوالقاسم (بی‌تا)، *مصباح الفقاهة (المکاسب)*، بی‌جا: بی‌نا.
۶۳. ----- (۱۴۱۰ق). *منهاج الصالحين*، چ بیست‌وهشتم، قم: نشر مدینه العلم.
۶۴. نجفی، جعفر (۴۲۰ق). *شرح الشيخ جعفر علی قواعد العلامة ابن‌المطهر*، بی‌جا: مؤسسه کاشف‌الغطاء.
۶۵. نجفی، محمدحسن (۴۰۴ق). *جواهر الکلام*، بیروت: دار‌احیاء التراث العربی.
۶۶. واسطی زبیدی، محب‌الدین (۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*، لبنان: دارالفکر.

References

1. A group of researchers (2005). *Dictionary of jurisprudence according to the religion of Ahl al-Bayt (AS)*, Qom: Encyclopedia Institute. (in Persian)
2. Abu Abdullah Al-Mawaq Al-Maliki, Muhammad (no date). *crown and iadem*. (in Arabic)
3. Al-Kasani, Aladdin (1982). *Badaa Al-Sana'a*, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Arabi. (in Arabic)
4. Allama Hali, Hassan (1992). *different Shiites*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
5. Allama Hali, Hassan (1993). *Tadhkira Al-Fuqaha (I-Hadith)*, Qom: Al-Bayt Foundation (AS). (in Arabic)

6. Allama Hali, Hassan (1998). *The end of judgment is knowledge of judgments*, Qom: Al-Bayt Foundation (AS). (in Arabic)
7. Allama Hali, Hassan (1991). *The ultimate requirement*, Mashhad: Islamic Research Complex. (in Arabic)
8. Allama Hali, Hassan (1999). *Writing the rules of Sharia (I- Hadith)*, Qom: Imam Sadegh (AS) Foundation. (in Arabic)
9. Al-Mawardi, Abu al-Hasan, (no date). *Great Taoist*, Beirut: Dar Al-Fikr. (in Arabic)
10. Ameli, Javad (1998). *Key to Dignity (i - old)*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
11. Ameli Kirki (Mohaqiq Thani), Ali (1993). *Comprehensive goals, second edition*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
12. Bahjat, Muhammad Taqi (2005). *Collector of Issues (Bahgat)*, second edition, Qom: His Holiness's Office. (in Persain)
13. Bahrani, Yusuf (1984). *Fresh gardens in the provisions of the pure progeny*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
14. Boroujerdi, Hussein (2008). *A collection of Shiite hadiths*, Tehran: Green Culture. (in Persain)
15. Free agent, Muhammad (1991). *Guiding the nation to the rulings of the imams*, Mashhad: Islamic Research Complex. (in Arabic)
16. Haeri, Ali (no date). *Riyad Al-Masail (I - Old)*, Qom: Al-Bayt Foundation (AS)
17. Hali, Jamal al-Din (1986). *The polite clever in explaining the useful manual*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
18. Halli, Meqdad (1982). *jurisprudence rules*, Qom: Ayatollah Marashi Najafi. (in Arabic)
19. Ibn Abd al-Bar al-Nimri al-Qurtubi, Yusuf (2000). *remembrance*, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Alamiya. (in Arabic)
20. Ibn Abedin Al-Damashqi Al-Hanafi, Muhammad (1991). *confused reply*, Beirut: Dar Al-Fikr. (in Arabic)
21. Ibn Abu Abdullah Al-Bukhari, Muhammad. (2001). *Sahih Bukhari*, (no place): the lifeline house. (in Arabic)
22. Ibn Awad, Bahram (2008). *Comprehensive in the jurisprudence of Imam Malik*, (no place): the center of nobility. (in Arabic)
23. Ibn Hajar Al-Haytami, Ahmad. (1978). *The masterpiece of the needy in explaining the curriculum*, (no place): Great Trade Library. (in Arabic)
24. Ibn Idris, Muhammad. (1989). *the mother*, Beirut: Dar Al-Ma'rifah. (in Arabic)
25. Ibn Manzoor, Abu al-Fadl (1993). *Arabes Tong*, Third edition, Tehran: Dar al-Fikr for printing. (in Arabic)
26. Ibn Maudood Al-Musali Al-Hanafi, Abdullah (2005). *The choice to justify the chosen one*, Lebanon: Dar Al-Kitab Al-Alamiya. (in Arabic)
27. Ibn Musa Abu al-Najah al-Hajjawi, Musa (no date). *persuasion*, Lebanon: Dar al-Ma'rifah. (in Arabic)
28. Ibn Najim Al-Hanafi, Zayn al-Din (no date). *clear sea*, Beirut: Dar Al-Ma'rifah. (in Arabic)

29. Ibn Rushd al-Qurtubi, Muhammad (1980 *Statement and collection*, Lebanon: Dar al-Gharb al-Islami. (in Arabic)
30. Ibn Rushd Al-Qurtubi, Muhammad (no date). The beginning of the mujtahid and the end of the prudent. (in Arabic)
31. Ibn Salem Al-Imrani Al-Yamani Al-Shafi'i, Yahya (2000). *The statement in the doctrine of Imam Shafi'i*, Jeddah: Dar al-Minhaj. (in Arabic)
32. Ibn Sulayman Al-Mardawi Al-Damashqi Al-Salehi, Alaa Al-Din (1998). *fairness*, Beirut: Dar Ihyaa. (in Arabic)
33. Ibn Sulayman Al-Tamimi Al-Najdi, Muhammad (no date). *fairness brief*. (in Arabic)
34. Ibn Qadama Al-Maqdisi, Abdullah (2003). *Al-Idda mayor's explanation*, Cairo: Dar al-Hadith. (in Arabic)
35. Ibn Qadama Al-Maqdisi, Abdullah (1993). *Al-Kafi in the jurisprudence of Imam Ahmad*, (no place): Dar al-Kitab al-Alamiya. (in Arabic)
36. Ibn Qadama Al-Maqdisi, Abdullah (no date). *The great explanation*, (no place): Dar Al-Kitab Al-Arabi. (in Arabic)
37. Ibn Qadama Al-Maqdisi, Abdullah (1984). *The singer*, Beirut: Dar al-Fikr. (in Arabic)
38. Ibn Umar Al-Bajirmi Al-Shafi'i, Sulayman (1996). *Beloved masterpiece*, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Alamiya. (in Arabic)
39. Ibn Umar Al-Tamimi Al-Mazri Al-Maliki, Muhammad (2008). *memorization explanation*, (no place): Dar al-Gharb al-Islami. (in Arabic)
40. Ibn Yusuf Shirazi, Ibrahim (no date). *polite, the unscrupulous* (no place): Dar al-Kitab al-Alamiya (in Arabic)
41. Ibn Zakaria Al-Ansari, Zakaria (no place). *Asni demands*. (in Arabic)
42. Imami, Hassan (1995). *Civil Law*, Tehran: Islamic Bookstore. (in Persain)
43. Jabai Ameli (Shahid Thani), Zin al-Din (1992). *comprehension pathways*, Qom: Islamic Knowledge Foundation. (in Arabic)
44. Jafari Langroudi, Mohammad Jafar (1388 H Solar). *The difference*, Tehran: The Treasure of Knowledge. (in Persain)
45. Khomeini, Ruhollah (2003). *Clarify the issues (stuffed)*, Eighth edition, Qom: Islamic Publications Office. (in Persain)
46. Klini, Muhammad (2008). *Al-Kafi (I - Dar Al-Hadith)*, Qom: Dar Al-Hadith for printing and publishing. (in Arabic)
47. Maki Ameli (the first martyr), Muhammad (1989). *Damascene luster*, Beirut: Heritage House. (in Arabic)
48. Mohammadi Khorasani, Ali (no date). *Explanation of the learners' insight*. (in Persain)
49. Mohaqeq Hali, Najmuddin (1987). *Islamic Sharia*, (no place): Ismaili Foundation. (in Arabic)
50. Mohaqeq Hali, Najmuddin (1997). *useful manual*, Qom: Religious Press Foundation. (in Arabic)
51. Mousavi Khoi, Abu al-Qasim (no date). *Jurisprudence Lamp (Gains)*. (in Arabic)

52. Mousavi Khoi, Abu al-Qasim (1989). *Minhaj Al-Saleheen*, Twenty-eighth edition, Qom: Publication of the City of Knowledge. (in Arabic)
53. Najafi, Ja'far (1999). *Explanation of Sheikh Jaafar on the rules of the scholar Ibn al-Mutahhar*, (no place) :Kashif Al-Ghatta Institute. (in Arabic)
54. Najafi, Muhammad Hassan (1983). *Jewel of the Word*, Beirut: Dar Al-Hayya Al-Tarath Al-Arabi. (in Arabic)
55. Qarubi Hassan (1993). *Al-Nadhid*, Qom: Davari Publications. (in Persain)
56. Rouhani, Sadegh (2008). *syllabus of jurisprudence*, Fifth edition, Qom: Anwar al-Huda. (in Arabic)
57. Sabzwari, Ali (2000). *The collector of disagreement and reconciliation*, Qom: The Groundbreakers of the Emergence of Imam Asr. (in Arabic)
58. Sheikh Ansari, Morteza (1989). *The book of gains (Al Mahshi)*, Qom: Dar al-Kitabah Press. (in Arabic)
59. Sheikh Ansari, Morteza (1994). *The book of Gains (I- Hadith)*, Qom: World Congress. (in Arabic)
60. Sheikh Saduq, Muhammad (1992). *Who does not attend the jurist* , second edition, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
61. Simari, Mufleh (1999). *The end of the ideals*, Lebanon: Dar al-Hadi. (in Arabic)
62. Tabarsi, Fazl (1989). *The difference between the different imams of the predecessors*, Mashhad: Islamic Research Complex. (in Arabic)
63. Taheri, Habibaullah (1997). *Civil Law*, Qom: Islamic Publications Office. (in Persain)
64. Tarihi, Fakhruddin (1996). *Bahrain Complex*, second edition, Tehran: Mortazavi. (in Arabic)
65. Tusi, Muhammad (1986). *Al-Khalaf*, Qom: Islamic Publications Office. (in Arabic)
66. Tusi, Muhammad (2008). *Al-Mabsoot in the Fiqh of the Imamiyyah*, Tehran: Mortazavi Library. (in Arabic)
67. Wasiti Zubaydi, Moheb al-Din (1993) *Bride's crown from the dictionary jewels*, Lebanon: Dar al-Fikr. (in Arabic)